



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه	۲۰	تاریخ	۱۴۰۴/۰۷/۲۹
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	حدود حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	مبحث سوم: اخبار از موضوعات				
عنوان ۴	بررسی دلیل اول: سیره عقلاییه ❖ اشکالات بر استدلال به سیره عقلاییه ➤ اشکال صغروی: وجود رادع ✓ بررسی رادع خاص				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

این درس به تحلیل نهایی حدیث «جُبْن» به عنوان آخرین نمونه از روایات خاصه رادعه، و ارائه جمع بندی در باب «دلیل سیره» اختصاص داشت. این روایت که در آن، برای اثبات وجود «میتة» در پنیر، شهادت دو شاهد لازم دانسته شده، در ظاهر دلالت بر عدم حجیت خبر واحد در این موضوع دارد. اما اشکال اساسی این روایت، ضعف سندی آن به دلیل عدم ثبوت وثاقت یکی از راویان (ابان بن عبدالرحمن) است.

در پاسخ به ضعف سند، این شبهه مطرح شد که حتی خبر ضعیف نیز احتمال ردع را ایجاد می کند و همین مقدار، برای اسقاط سیره از حجیت کافی است. پاسخ نهایی به این شبهه این بود که سیره عقلاییه بر عمل به خبر واحد در موضوعات، یک سیره بسیار راسخه، شایع و پراستلا است. برای ردع از چنین سیره قدرتمندی، صرف احتمال ردع ناشی از یک خبر ضعیف، کفایت نمی کند، بلکه به رادعی قوی و متناسب نیاز است.

سپس اشکال بنیادی تری مطرح شد مبنی بر اینکه اساساً سیره عقلاییه در تمام موضوعات جاری نیست و حداقل در دو حوزه مهم، وجود آن محرز نمی باشد: خصومات و امور مهمه (مانند معاملات بزرگ یا بیماری های خطرناک) که عقلا در آنها به یک خبر اکتفا نکرده و تا حصول اطمینان، تحقیق می کنند. در پاسخ به اشکال اخیر نسبت به امور مهمه گفته شد که تفکیک میان حجیت خبر در حکم و عدم حجیت آن در موضوع همان حکم، نزد عقلا بسیار مستبعد است.

افزون بر این، سیره متشرعه - که خود کاشف از رأی شارع است و نیازی به احراز عدم ردع ندارد - نیز بر عمل به خبر واحد در موضوعات قائم است.



مرور درس پیشین

بیان شد که در میان روایاتی که برای اثبات ردع از سیره عقلاییه قائمه بر حجیت خبر ثقه در موضوعات، به آنها استدلال شده است، چند دسته وجود داشت: یک دسته، در باب منازعات و خصومات بود که گفته شد خود خصوصیت «منازعه»، امری قابل توجه است و تعمیم حکم از مورد خصومت به سایر موارد، وجهی ندارد. دسته ای دیگر از روایات، در باب هلال بود که آن هم خصوصیت خود را داشت و الغاء خصوصیت از آن ممکن نبود. طایفه دیگر، مربوط به شهادت نساء بود که آن نیز دارای خصوصیتی بود که مانع از الغاء خصوصیت می شد.

خلاصه آنکه، تمام روایاتی که تاکنون بحث شد، دارای خصوصیتی بوده اند که مانع از اجرای قاعده «الغای خصوصیت» می شود. یا به آن تعبیر دقیق تری که ما به کار بردیم، آن «ظهور مجموعی» که باید از انضمام این روایات به دست آید تا بتوان از آن، یک حکم عام را اثبات کرد، حاصل نمی شود؛ زیرا این روایات در مواردی وارد شده اند که دارای خصوصیات قابل توجهی هستند. پس آن ظهوری که از آن به «دلالت التزامی اثباتی» تعبیر کردیم، در اینجا شکل نمی گیرد.

تحلیل روایت عبدالله بن سلیمان

اما یک روایت از این مجموعه باقی مانده است که شاید بتوان گفت از لحاظ مضمون، خصوصیت معینی ندارد که مانع از تعمیم آن شود و آن، روایت عبدالله بن سلیمان در باب «جُبْن» (پنیر) است. روایت از این قرار بود:

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ التَّهْدِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الْجُبْنِ قَالَ: «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى يَجِيئَكَ شَاهِدَانِ يَشْهَدَانِ أَنَّ فِيهِ مَيْتَةً»؛

عبدالله بن سلیمان از امام صادق عليه السلام نقل می کند که درباره پنیر فرمود: هر چیزی حلال است تا زمانی که دو شاهد بیایند و شهادت دهند که در آن، چیزی از میت (مردار) وجود دارد.

این روایت، در مورد «جُبْن» وارد شده است. سائل سؤال می کند که در پنیرها، این احتمال وجود دارد که از «أَنْفَحَه» (مایه پنیر) حیوان میته در آنها استفاده شده باشد؛ آیا می توان از این پنیرها استفاده کرد؟ حضرت در پاسخ می فرماید: «هر چیزی حلال است تا زمانی که دو شاهد بیایند و شهادت دهند که در آن، چیزی از میت (مردار) وجود دارد».

تفاوت این روایت با روایت مسعدة بن صدقه در این است که در آنجا، کلمه «بَيْنَه» آمده بود. در مورد آن کلمه گفته شد که می توان ادعا کرد ظهور در «مطلق الحجة» (هر دلیل روشنی) دارد که شامل خبر واحد نیز می شود؛ یا لا اقل گفته شد که این روایت دارای اجمال است. اما آن سخن، در اینجا قابل طرح نیست، زیرا در این روایت، عبارت «حَتَّى يَجِيئَكَ شَاهِدَانِ» به کار رفته است. معنای این عبارت آن است که «لَوْ جَاءَكَ شَاهِدٌ وَاحِدٌ وَإِنْ كَانَ ثَقَّةً، لَا يُعْتَنَى بِهَذَا الشَّاهِدِ الْوَاحِدِ» (اگر یک شاهد،

هرچند ثقه، بیاید، به او اعتنا نمی شود) و در جایی که احتمال وجود میته می رود، «اصل حلیت» جاری می شود. موضوع روایت که «جُبْن» است نیز خصوصیت ویژه ای ندارد که مانع از تعمیم حکم آن شود.

اشکال سندی به روایت عبدالله بن سلیمان

لکن، اشکال این روایت، اشکال سندی است. روات این سند، گرچه همگی ثقات هستند، لکن یکی از آنها که ابان بن عبدالرحمن است، توثیقی ندارد؛ نه توثیق خاص و نه توثیق عام. راوی بعد از او، عبدالله بن سلیمان، توثیق عام دارد؛ زیرا هم صفوان (که یکی از مشایخ ثلاثه است) از او روایت کرده و لذا مشمول شهادت عام شیخ طوسی بر وثاقت هرآنکه آنها از او روایت کنند می شود، و هم این قولویه در کامل الزیارات از او روایت کرده است. لکن، ابان بن عبدالرحمن هیچ توثیقی ندارد. بنابراین، سند روایت ضعیف است. و با یک روایت دارای سند ضعیف، نمی توان یک سیره راسخه را رد کرد. برای اثبات ردع، نیاز به احراز ردع است و با یک روایتی که حجیتش اساساً ثابت نشده، ردع احراز نمی شود.

اشکال: کفایت احتمال رادعیت

لکن ممکن است در پاسخ به این مطلب که ضعف سندی، روایت را از رادعیت می اندازد، گفته شود که احتمال ردع کفایت می کند. یعنی فرضاً ابان بن عبدالرحمن ثقه نباشد و وثاقتش ثابت نشده باشد، اما احتمال صدور این روایت از معصوم که از بین نمی رود. با عدم ثبوت وثاقت یک راوی، علم به عدم صدور حاصل نمی شود. پس، احتمال ردع وجود دارد و برای ردع از سیره عقلاییه، احتمال ردع کافی است.

پاسخ: عدم کفایت احتمال رادعیت در چنین سیره ای

در پاسخ به این سخن، می توان گفت: در جایی که یک سیره عقلاییه راسخه و شایع در یک مورد بسیار پرابتلا قائم باشد، برای ردع از چنین سیره ای، صرف احتمال ردع کفایت نمی کند.

ابتلای به عمل به خبر واحد در موضوعات، بسیار بیشتر از ابتلای به خبر واحد در احکام است. زیرا یک حکم اگر ثابت شود، در صدها مورد به همان حکم عمل می شود؛ اما موضوعات این چنین نیستند و هر موضوعی، ثبوت خاص خود را می طلبد. بنابراین، اگر سیره ای بر عمل به خبر واحد ثقه در موضوعات قائم باشد، این سیره، بسیار پرابتلا، عام، شایع و ریشه دار در نفوس عقلا خواهد بود. چگونه می توان از چنین سیره ریشه دار و شایعی، به وسیله یک خبر غیرثابت الحجیه (که وثاقت برخی روات آن ثابت نشده) ردع کرد؟ حتی احتمال ردع نیز از چنین سیره ای کفایت نمی کند؛ بلکه حتی ردع محدود نیز کافی نیست. ردع باید قوی و متناسب با قدرت این سیره باشد.

بنابراین، سخن از احتمال ردع نمی تواند مانع از اخذ به سیره عقلاییه شود. پس، سیره عقلاییه بر حجیت خبر ثقه در موضوعات، همچنان پابرجا است.

عدم جریان سیره در خصوصیات و امور مهمه

ممکن است در اینجا گفته شود که ما در اصل وجود سیره عقلاییه در مطلق موضوعات، شک داریم؛ یعنی تاکنون بحث بر این مبنا بود که اصل سیره عقلاییه محرز است و باید بررسی شود که آیا ردعی از آن شده است یا خیر. اما اشکال این است که اصل وجود چنین سیره ای بر اخذ به خبر واحد ثقه در موضوعات، لااقل در دو مورد، مسلم نیست؛ اگر نگوییم عدم آن ثابت است.

۱. امور خصومات و منازعات: بسیاری از روایاتی که از آنها، عدم عمل به خبر ثقه در موضوعات استفاده می‌شد، در مورد خصومات و منازعات بود. در جایی که دو نفر بایکدیگر نزاع دارند، نمی‌توان با خبر ثقه، حق را برای یک طرف اثبات کرد؛ زیرا فرضاً هر دو طرف دعوا، خود، ثقه هستند. اگر بخواهیم با خبر ثقه‌ای دیگر، حق را برای یک طرف اثبات کنیم، با مشکل مواجه می‌شویم. از طرفی، خود ادعای هر یک از طرفین، به منزله خبر یک ثقه است که با دیگری تعارض می‌کند. اگر خبر ثقه دیگری نیز بیاید، با اینها تعارض می‌کند و لذا نمی‌توان به خبر ثقه در این گونه موضوعات عمل کرد و چنین سیره‌ای در میان عقلا وجود ندارد.

۲. امور مهمه: برای ما محرز نیست که عقلا در اموری که به آن اهتمام می‌ورزند نیز به خبر واحد ثقه عمل کنند. در سیره عقلایی معاصر خود ما نیز مشاهده می‌شود که اگر کسی بخواهد یک معامله مهم، مانند خرید خانه، انجام دهد، یا برای یک بیماری مهم و خطرناک به طبیب مراجعه کند، به خبر یک نفر اکتفا نمی‌کند که بگوید: «فلان طبیب، طبیب خوبی است». بلکه از دو نفر، سه نفر و چهار نفر سؤال می‌کند تا برایش اطمینان حاصل شود. عقلا در امور مهمه، به خبر واحد ثقه عمل نمی‌کنند.

از ابتدا بیان شد که معنای قیام سیره عقلاییه بر حجیت خبر ثقه چیست؛ معنای آن این است که عقلا احتمال خلاف را در خبر واحد ثقه، ملغی (نادیده گرفته شده) می‌دانند؛ نه اینکه احتمال خلافی نمی‌دهند، بلکه آن را ملغی می‌شمارند. این، همان سیره‌ای است که از آن به اثبات تعبدی جواز عمل به خبر واحد نزد عقلا تعبیر کردیم؛ یعنی عمل عقلا به خبر واحد، از باب اطمینان‌آور یا علم‌آور بودن آن نیست؛ بلکه با اینکه علم‌آور نیست، به آن عمل می‌کنند. این، همان سیره‌ای است که برای اثبات حجیت خبر، مورد نیاز است.

اما آیا چنین سیره‌ای - یعنی عمل به خبر واحد، با اینکه مضمون آن اطمینان‌آور نیست - در همه جا وجود دارد؟ پاسخ منفی است. ثابت نشده است که عقلا در مواردی که برایشان اهمیت دارد، به خبر واحد ثقه در موضوع عمل کنند. بنابراین، اگر هم سیره‌ای وجود داشته باشد و گفته شود که ردع نشده است، آن سیره‌ای که می‌تواند کاشف از رضای شارع باشد، سیره‌ای است که این دو مورد (خصومات و امور مهمه) را شامل نشود؛ یا به تعبیر دیگر، سیره در این دو مورد، اصلاً وجود ندارد.

پیش‌تر در مبحث حجیت خبر در موضوعات - به مناسبت اثبات مسافت به وسیله خبر واحد در بحث صلاة مسافر - بیان شد که وجود چنین سیره‌ای در این دو مورد، پذیرفته نیست تا بخواهد نوبت به بحث از کشف امضا از طریق عدم ردع برسد.

اشکال در عدم جریان سیره عقلاییه در خبر واحد نسبت به امور مهمه

ممکن است بر این سخن در خصوص امور مهمه، ایرادی گرفته شود. در مورد منازعات، می‌توان گفت که ثبوت سیره عقلاییه بر اخذ به خبر واحد، واقعاً جای اشکال و مشکل دارد. در مقابل این سخن که سیره در امور مهمه جاری نیست، ممکن است گفته شود که شما سیره عقلاییه بر حجیت خبر در حکم را به طور مطلق قبول دارید؛ یعنی پذیرفته شده است که سیره عقلاییه بر اخذ به خبر واحد ثقه در اثبات حکم، قائم است. بر این اساس، اگر ثقه‌ای خبر دهد که مولا در موردی، حکم الزامی دارد، عقلا معتقدند که اگر عبد به این خبر عمل نکند، مولا حق دارد او را مؤاخذه کند که: «خبر به تو رسید و

ثقه ای به تو خبر داد که من چنین حکمی داده‌ام؛ چرا به آن اعتنا نکردی؟». استحقاق عقاب، خود نشانه وجود سیره عقلاییه بر حجیت خبر واحد در احکام است.

حال، اگر در «حکم»، سیره عقلاییه قائم است، چگونه ممکن است این سیره برای اثبات موضوع همین حکم، قائم نباشد؟ اگر سیره عقلاییه در عمل به خبر واحد ثقه از حکم را پذیرفتیم، همان سیره، بر حجیت خبر در موضوع آن حکم نیز قائم خواهد بود. سیره عقلاییه که میان حکم و موضوعش تفکیک قائل نمی‌شود. بلکه نزد عقلا، «حکم»، مهم‌تر از «موضوع» آن حکم است؛ زیرا حکم، طرف را مسئول و گرفتار می‌کند. با اینکه حکم مهم‌تر از موضوع است، اگر سیره عقلاییه بر حجیت خبر ثقه در احکام قائم باشد، نمی‌تواند بر حجیت خبر ثقه در موضوع همان حکم، قائم نباشد. این تفکیک در سیره عقلاییه، بسیار بسیار مستبعد است.

مثلاً، اگر پذیرفته شود که سیره عقلاییه بر حجیت خبر ثقه در اخبار از حرمت گوشت خرگوش قائم است، آیا می‌توان گفت اگر خبر ثقه ای در مورد «موضوع» وارد شد و خبر داد که «این حیوان ذبح شده، خرگوش است»، درحالیکه شک داریم آیا خرگوش است یا حیوان حلال گوشت دیگری، عقلا در اینجا به خبر ثقه عمل نمی‌کنند؟ اینکه در «حکم» عمل کنند ولی در «موضوعش» عمل نکنند، بسیار مستبعد است.

وجود سیره متشرعه بر اخذ به خبر واحد ثقه در موضوعات

به اضافه اینکه در اینجا، سخن دیگری نیز وجود دارد و آن حرف دیگر این است که «سیره متشرعه» بر اخذ به خبر واحد ثقه در موضوعات وجود دارد. استدلال ما تنها به سیره عقلانیست؛ بلکه به سیره متشرعه در اخذ به خبر واحد در موضوع نیز هست.

برای الغای حجیت سیره متشرعه، احتمال ردع کافی نیست. احتمال ردع، سیره عقلا را از حجیت می‌اندازد؛ یعنی مانع از احراز رضای شارع به آن سیره می‌شود؛ اما در سیره متشرعه چنین نیست؛ زیرا سیره متشرعه، نیازی به احراز عدم ردع ندارد؛ بلکه خود سیره، حاکی از حکم شرعی است؛ وقتی گفته می‌شود «سیره متشرعه»، یعنی سیره ای که از شرع گرفته شده است. یعنی اگر شرع نمی‌گفت، چنین سیره ای اصلاً میان متشرعین شکل نمی‌گرفت و چنین سیره ای، مأخوذ از حکم شارع است. بنابراین، احتمال ردع در مورد آن کفایت نمی‌کند؛ بلکه حتی احراز ردع نیز به سادگی آن را از حجیت نمی‌اندازد. به این معنا که اگر یک خبر ثقه ای هم بیاید که دال بر ردع از سیره متشرعه باشد، در اینجا «تعارض» رخ می‌دهد؛ یعنی نمی‌توان به آن سیره متشرعه عمل کرد، نه از باب اینکه حجیت ندارد، بلکه از باب تعارض حجت در مقابل حجت.

این، فرق اساسی میان سیره متشرعه و سیره عقلاست. پس با احتمال ردع نمی‌توان از سیره متشرعه دست برداشت. و در اینجا، همان‌طور که سیره متشرعه بر اخذ به خبر ثقه در احکام قائم است، بر اخذ به خبر ثقه در موضوعات احکام نیز قائم است.

البته در «امور مهمه»، ممکن است گفته شود همان‌طور که قیام سیره عقلاییه در آن امور محرز نیست، چنین سیره متشرعه ای نیز برای ما احراز نشده است؛ مثلاً در امور مربوط به ازدواج، خون‌ها (دماء) و نوامیس (فروج)، برای ما مسلم نیست که متشرعه به خبر واحد ثقه اکتفا کنند؛ مثلاً اینکه صرفاً با خبر واحدی که می‌گوید «فلانی همسرش را طلاق داده است»، تمام احکام طلاق را بر آن زن بار کنند. یا در امور مربوط به دماء، اگر یک خبر واحد ثقه بیاید و بگوید «فلانی، فلانی را کشت»،

با استناد به آن حکم قصاص را جاری کنند. بنابراین جریان سیره (هم در سیره عقل و هم در سیره متشرعه) در امور مهمه برای ما ثابت نیست.

پرسشگر: ...

استاد: باید توجه داشت که در اینجا اشتباهی رخ ندهد؛ باب حجیت قول اهل خبره اساساً با باب حجیت خبر واحد، متفاوت است. بله، در مورد اهل خبره نیز گاهی می‌توان این سخن را مطرح کرد، اما حجیت قول اهل خبره از باب خبرویت (کارشناسی) است؛ مانند فتوای طبیب. اگر شخصی به طبیب مراجعه کند و طبیب بگوید «این کار یا این غذا برای تو مضر است»، پذیرش سخن او از باب حجیت قول اهل خبره است. قول او از باب خبرویت حجت است، نه از باب اخبار. طبیب، اخبار نمی‌کند، بلکه اظهار نظر می‌نماید.

پرسشگر: ...

استاد: تقلید عقلانی نیز از همین باب است. ما در بحث تقلید، مبنای مهمی داریم و آن این است که تقلید، به معنای انداختن بار مسئولیت مطابقت با واقع، بر گردن مفتی است. وقتی تقلید جایز است، یعنی تقلید، مسئولیت مطابقت آن فتوا با واقع را به عهده فقیه انداخته است. تعبیری در بین عربها وجود دارد که می‌گوید: «حَلَّيْهِ عَلَى رَقَبَةِ عَالِمٍ وَ تَخَلَّصَ مِنْهُ»؛ یعنی مسئولیت مطابقت با واقع را بر گردن عالمی بینداز و خود را خلاص کن. این تعبیر عرفی، بیانگر یک مطلب عقلایی است و آن اینکه عقل وقتی به سخن اهل خبره عمل می‌کند، یعنی مسئولیت مطابقت با واقع را به عهده او می‌اندازد. درحالیکه در مسأله خبر ثقه، این گونه نیست. در مورد خبر ثقه گفته می‌شود چون خبر، از شخص ثقه است، احتمال خطا را الغای کنیم. الغای احتمال خطا، غیر از مسئولیت مطابقت یا عدم مطابقت با واقع است. خلاصه آنکه، باب حجیت قول اهل خبره با باب حجیت خبر ثقه، دو باب متفاوت هستند و ملاک حجیت در آنها نیز دو چیز است، نه یکی. لذا نمی‌توان آن احکام مربوط به اهل خبره را در بحث خبر واحد مطرح کرد.

پرسشگر: ...

استاد: ما در حال بحث از سیره عقل هستیم. سیره عقل در موارد اعتماد به نظر اهل خبره، بر عمل به قول خبر واحد ثقه، قائم است. در اینجا گفته می‌شود چون این شخص، صاحب نظر است، ضرورتی ندارد عالم دیگری نیز به او منضم شود؛ زیرا آن دیگری نیز صاحب نظر است. لذا این سیره جاری است. مردم به طبیب مراجعه می‌کنند، به مهندس مراجعه می‌کنند، به صاحب خبره‌ای در یک فن مراجعه می‌کنند. در داروخانه‌ها داروشناس حضور دارد و برای یک نسخه به چند داروشناس مراجعه نمی‌شود. یا برای تشخیص یک بیماری، شخص به دو طبیب مراجعه نمی‌کند.

پرسشگر: در مسأله خبرویت نیز، اهمیت موضوع، موجب مراجعه به متخصصین متعدد می‌شود؛ مثلاً در مورد بیماری مهمی مانند سرطان که مسأله مرگ و زندگی در میان است.

استاد: اتفاقاً مثال خوبی مطرح شد. در مسأله رجوع به اهل خبره، هنگامی که شخص احتمال می‌دهد که اهل خبره دیگری وجود داشته باشد که نظرش با نظر این اهل خبره متفاوت باشد، در اینجا است که به سراغ آن اهل خبره قوی‌تر می‌روند. این مسأله رجوع به «اعلم» که در فقه ما وجود دارد، مبنایش همین است. نکته آن، غیر از روایات، همین سیره عقلایی است. یعنی وقتی احتمال می‌دهند نظر یک خبره دیگر، مخالف با نظر این یکی باشد به اعلم رجوع می‌کنند. اما اگر تنها یک خبره

وجود داشت، به سخن او عمل می کردند. در امور مهمه نیز به حرف یک خبره عمل نمی کنند، بلکه در آنجا به سراغ خبره قوی تر می روند و باز هم به حرف همان یک نفر (خبره قوی تر) عمل می کنند؛ باز هم به خبره دیگر مراجعه نمی نمایند. در آنجا، چنان که عرض شد، ملاک، خبرویت است و ملاک های دیگری جاری است. و لذا ما هم در مسأله فتوا معتقدیم که اگر مجتهدین، مختلف در فتوا نبودند، تقلید از هر کدام جایز است. اگر مجتهد یکی بود، باید به قول همان عمل شود. اگر مجتهدین متعدد بودند اما فتاوایشان یکسان بود، باز هم مقلد مخیر است. چه زمانی باید به اعلم رجوع کرد؟ اگر مجتهدین متعدد داشتیم و در فتوا اختلاف کردند. عقلاً نیز در مسأله رجوع به اهل خبره همین کار را می کنند.

پرسشگر: ...

استاد: اصلاً وقتی ما دو خبره داشته باشیم که یکی اعلم و دیگری غیر اعلم است و در رأی اختلاف کنند، امارت قول غیر اعلم، از امارت و کاشفیت ساقط می شود؛ زیرا یک اعلمی، او را تخطئه می کند. آن اعلم می گوید این غیر اعلم دارد اشتباه می کند و لذا سخن غیر اعلم از حجیت می افتد.

ادامه بحث را ان شاء الله در جلسه آینده دنبال می کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی